

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض شد که مجموعاً در اینکه موضوع له صیغه نهی چیست، چهار مبنا و نظریه وجود دارد، یکی نظریه مشهور بود که صیغه نهی برای طلب ترك طبیعت وضع شده، دوم اینکه صیغه نهی برای کراهت وضع شده، سوم اینکه برای زجر و منع وضع شده و چهارم اینکه برای اعتبار حرمان علی ذمه المكلف وضع شده است.

این چهار نظریه همانطوری که ملاحظه فرمودید، هر کدام مواجه با يك اشکالاتی بود.

نظریه چهارم که نظریه مرحوم آقای خوئی (ره) هست که فرموده اند که: اگر صیغه نهی را تحلیل موضوعی کنیم، تحلیل موضوعیش به این بر می گردد که معنی نهی عبارت از اعتبار حرمان مکلف از این فعل است. و فرموده اند که: اگر بگوییم صیغه نهی دلالت بر زجر یا کراهت یا طلب الترك دارد این مجرد تعبیر است و از عالم تعبیر تجاوز نمی کند.

نقد و بررسی نظریه مرحوم آقای خوئی (ره)

نکته ای که در اینجا وجود دارد این است که در فهم معانی و موضوع له الفاظ، تحلیل موضوعی دخالتی ندارد. بلکه تحلیل موضوعی در جایی راه دارد که، ما حقیقت عملی را می خواهیم تحلیل کنیم. همین تحلیل که ایشان در اینجا فرموده اند در باب حقیقت انشاء و حقیقت خبر مطرح است.

آنجا خوب مانعی هم ندارد، وقتی ما می خواهیم بگوییم حقیقت انشاء چیست؟ دنبال این نیستیم که بگوییم موضوع له لفظ انشاء چیست؟ یا موضوع له لفظ خبر چیست؟ بلکه دنبال به دست آوردن واقع انشاء و خبر هستیم. می خواهیم حقیقت انشاء، یعنی وقتی يك انشائی محقق می شود حقیقتش را می خواهیم بررسی کنیم که چیست؟ حقیقت خبر چیست؟ برای بدست آوردن حقیقت آن، می توانیم سراغ تحلیل واقع و تحلیل موضوعی برویم.

اما در فهم معانی الفاظ نمی توانیم بگوییم: وقتی مولا یا متکلم گفت: «لا تفعل»، در واقع چه کرده؟ و بیاییم واقع را تحلیل کنیم، بلکه باید ببینیم این «لا تفعل» چه ظهوری دارد و چه معنایی از آن به ذهن انسباق پیدا می کند. و این اشکالی است که بر این مبناي ایشان وارد است. علاوه بر آن اشکالی که در بحث گذشته عرض کردیم و آن این که حرمان لازمه نهی و منع است. وقتی مولا مخاطب را منع کرد، لازمه اش این است که عبد از آن فعل محروم باشد. پس این دو اشکال مهم بر فرمایش ایشان وارد است.

جمع بندي و نظر استاد محترم

در میان این چهار مبنا، امر دائر بین مبنای مشهور است که بگوییم: صیغه نهی همان طلب الترك است، و بین مبنای مرحوم عراقی و اصفهانی و امام (قدس سرهم) که بگوییم: صیغه نهی برای زجر وضع شده و زجر به معنای منع است. وقتی مولا می‌گوید: «لا تفعل»، به ذهن مخاطب منع و زجر مولا از این عمل خطور می‌کند.

اشکالاتی که بر نظریه مشهور وارد بود، بیش از اشکالاتی است که بر این نظریه وارد شده است. تنها اشکالی که بر این نظریه هست، آن است که صیغه نهی، مصداق و طریقی برای زجر است. اگر مقداری بخواهیم دقت کنیم، اگر این اشکال قابل جواب هم نباشد، بالاخره يك چنین ظهوری برای صیغه نهی وجود دارد و اشکال این نظریه، به مراتب از اشکالاتی که بر نظریه مشهور وارد شده، کمتر است.

روی نظریه مشهور، وقتی مولا می‌گوید: «لا تفعل»، دارد طلب می‌کند در حالیکه در ذهن او، هیچگاه معنا و مفهوم طلب خطور نمی‌کند.

عرض کردیم: از نظر عقلانی غرض به ترك می‌تواند تعلق پیدا کند، و ترك می‌تواند متعلق طلب واقع شود. مولا می‌گوید: اطلب ترك هذا العمل، ولي وقتی صیغه نهی را آورد، به ذهن هیچگاه معنای طلبی خطور نمی‌کند. عرف نمی‌گوید که: این مولا و متکلم يك چیزی را طلب کرد، بلکه آنچه به ذهن خطور می‌کند، عبارت از زجر است.

لذا اگر ما باشیم و این دو معنا، این معنای مرحوم عراقی و اصفهانی و امام (قدس سرهم) اقرب به ذهن هست تا آن معنای مشهور، ولو اینکه این اشکالی هم که بر اینها وارد شده را نتوانیم جواب دهیم.

علاوه بر اینکه خود این اشکال هم قابل جواب هست، یعنی اینکه صیغه «لا تفعل» مصداق برای زجر است را هم می‌شود جواب داد که، چه اشکالی دارد که، در باب الفاظ بگوییم: بعضی از الفاظ هستند که واضع، اینها را به عنوان مصداق برای يك معنای کلی قرار داده است.

«لا تفعل» مرادف با «زجرت» نیست، بلکه مصداق برای زجر است. این چه اشکالی دارد که بگوییم: در میان الفاظ، واضع مخصوصاً آنهایی را که عنوان هیئت دارند -عنوان، يك عنوان کلی دارد، «هیئت لا تفعل»، «هیئت افعل»، «هیئت صیغه امر»، «هیئت ماضی» - مصداق برای يك معنای کلی قرار دهد و بگوید: شما می‌توانید از این الفاظ برای اینکه مصداق آن معنا محقق شود استفاده کنید.

این را در جایی ندیدم، رویش دقت بفرمایید، به عنوان يك احتمال ابداع می‌کنیم که، اشکالی ندارد که وقتی می‌خواهیم معنایی را برای لفظی وضع کنیم، حتماً به حمل اولی، بر او حمل شود. در معانی و وضع الفاظ حتماً مجبور نیستیم که معنایی که به حمل اولی، بر لفظ حمل می‌شود را پیدا کنیم، اگر از اول واضع بگوید: «لا تفعل» را به عنوان مصداق برای معنای کلی زجر وضع می‌کنم، کما اینکه در باب حروف و معانی حرفیه - آنجا مبانی مختلفی وجود داشت که از بحثهایی هم که خیلی ما مفصل بحث کردیم بحث معانی حرفیه بود - يك نظر، که نظر مشهور متاخرین هم هست، این بود که، واضع حروف را برای ایجاد وضع کرده است.

«من» ایجاد ابتدائیت می‌کند یعنی عادت و طریق برای این معنای کلی است. آنجا نمی‌گویند: «من» به معنای ابتدا است، آن حرفی که در مغنی می‌زنند و می‌گویند: «من لایجاد الابتدائیة، فی لایجاد الطرفیه»، معانی ایجادیه یا معانی اخطاریه یا معانی آلی، حال چه اشکالی دارد اینجا هم بگوییم: صیغه «لا تفعل»، که ملحق به حروف هم هست، مصداق يك طریقی برای ایجاد معنای

زجر است و از این جهت اشکالی هم ندارد.

تعبیر مرحوم محقق اصفهانی(ره) (در نهایت الدرایه) که فرموده‌اند: نهی برای نسبت زجریه است، یعنی کسی نمی‌گوید نهی به معنای زجر، آن هم به معنای اسمی زجر است. وقتی می‌گویند: نهی برای نسبت زجریه است، این عبارت اخراجی این است که بگویند: نهی مصداق برای زجر است، لذا هیچ اشکالی در اینجا هم نیست.

این تمام الکلام در این مطلب اول.

مطلب دوم: «مطلوب در باب نواهی يك امر عدمی است یا وجودی؟»

عرض کردیم مرحوم آخوند(ره) در فصل اول چهار مطلب دارند. مطلب اول تمام شد.

مطلب دوم: فرموده‌اند که نزاع در این است که آیا مطلوب در باب نواهی، يك امر عدمی است، یعنی نفس «ان لا تفعل»، یا اینکه يك امر وجودی است که از آن به «كف» تعبیر می‌کنند، وقتی مولا می‌فرماید: «لا تشرب الخمر» آیا مطلوب مولا همین عدم تحقق شرب خمر در عالم خارج است، یا نه، مطلوبش این است که، مخاطب «كف» که يك حالت بازدارنده در نفس است را، در خودش به ترك شرب خمر التزام پیدا کند. می‌گویند: «ان لا تفعل»، يك امر عدمی است و «كف» يك امر وجودی است.

این نزاع فقط روی مبنای مشهور درست است، یعنی اگر گفتیم: «لا تفعل» برای طلب وضع شده، روی مبنای مشهور درست است که این نزاع مطرح شود، اما روی سه مبنای دیگر این نزاع اصلاً درست نیست. روی مبنایی هم که ما به تبع مرحوم امام و اصفهانی و عراقی(قدس سرهم) اختیار کردیم، متعلق امر و نهی فعل است. می‌گوییم امر متعلقش فعل است، بعث الی الفعل است، نهی متعلقش زجر است، یعنی زجر عن الفعل.

روی مبنای مشهور اختلاف در معنا نبود هر دو بر طلب دلالت می‌کردند، بلکه اختلاف در متعلق بود، می‌گفتند: امر «طلب الفعل» و نهی «طلب الترك» است، اما روی این مبانی در معنا اختلاف وجود دارد، اما در متعلق اختلاف نیست، معنای امر عبارت از بعث و معنای نهی عبارت از زجر است، و متعلق در هر دو فعل است. لذا اصلاً مجالی وجود ندارد که بحث کنیم که آیا نهی متعلقش نفس «ان لا تفعل» است یا متعلقش عبارت از «كف» است و لذا دیگر اصلاً این بحث را عنوان نمی‌کنیم چون روی آن مبنایی که اختیار شد این بحث دیگر معنا و جایگاهی ندارد.

خوب، این هم مطلب دوم.

مطلب سوم: «منشاء اختلاف امر و نهی در کیفیت امثالشان»

عمده مطلب سوم است. مرحوم آخوند(ره) در مطلب سوم فرموده‌اند که: يك چیزی برای ما مسلم است و آن این که، در جایی که مولا امر می‌کند، طبیعت در عالم خارج، به اولین فردی که مکلف ایجاد کرد، موجود می‌شود، اما در آنجایی که مولا نهی می‌کند، ترك طبیعت به این است که مکلف، هیچ فردی را اتیان نکند.

بر اصل این معنا یعنی اینکه بین امر و نهی از جهت اقتضاء اختلاف وجود، هیچ تردیدی وجود ندارد، لکن بحث این است که، این فارق از کجا آمده است؟ چه چیزی سبب شده که، بین امر و نهی این فرق وجود داشته باشد، که امر عبارت از این باشد که، اگر يك فرد از طبیعت را ایجاد کردیم، امثال محقق است، اما در نهی، به ترك جمیع افراد است.

مطلبی قابل تامل از مرحوم آقای خوئی(ره) در محاضرات

قبل از اینکه وارد فارق، ك مطلبی را مرحوم آقای خوئی(ره) (در محاضرات) فرموده‌اند که: به نظر ما این مطلب يك مقداری نیاز به تامل دارد. ایشان فرموده‌اند که: این معنا که امر عبارت از ایجاد طبیعت به يك فرد و نهی به ترك طبیعت به جمیع افراد است، این مبتنی بر همان مبنای مشهور است.

یعنی فرموده‌اند: آخوند(ره) در کفایه اول آمده يك چیزی را پایه گذاری کرده و آن این که، امر «طلب الطبیعه» و نهی «طلب ترك الطبیعه» است، بعد روی این مبنا این بنا را نتیجه گرفته‌اند که، حالایی که امر طلب الطبیعه است، طلب طبیعت به يك فرد تحقق پیدا می‌کند و ترك طبیعت به ترك جمیع افراد است.

به نظر ما وقتی عبارت کفایه را دقت می‌کنیم، بین این دو هیچ تفرعی نمی‌بینیم. یعنی هیچ وقت آخوند(ره) نفرموده که: حالایی که امر عبارت از طلب طبیعت و نهی طلب ترك طبیعت است، پس باید این حرف را زد.

بلکه آخوند(ره) اول آن مبنای مشهور را بیان کرده، بعد هم فرموده‌اند: بین امر و نهی از این جهت فرق وجود دارد.

به عبارت اخیری مرحوم آقای خوئی(ره) يك تفریعی را در اینجا به مرحوم آخوند(ره) نسبت داده‌اند، که به نظر ما این اسناد درست نیست و وقتی در عبارت کفایه دقت شود، چنین چیزی از آن استفاده نمی‌شود.

پس يك مطلب مسلم است، به هر کسی از عرف بگوئیم بین امر و نهی این فرق وجود دارد، می‌گوید: بله، اگر مولا گفت: «كن»، شما يك مرتبه هم انجام دادید، کافی است، فرمود: «لا تكن»، باید هیچ فردش را انجام ندهید.

بین افعال و لا تفعل مسلماً از این جهت فرق وجود دارد و در این فرق بین این مبانی هیچ فرقی وجود ندارد. این مبانی اربعه‌ای که در اینجا گفتیم، همه این فرع را قبول دارند. یعنی هیچ کس نمی‌گوید: که بین امر و نهی هیچ فرقی نیست. در امر اگر گفت: «افعل» يك بار انجام بده، در نهی هم اگر گفت: «لا تفعل» یعنی يك بار هم اگر ترك کند کافی است. هیچ اصولی و هیچ کسی از اهل عرف این حرف را نمی‌زند. پس اولین نکته این است که، اینطور نیست که این مطلب فقط روی مبنای مشهور و مبنای مرحوم آخوند(ره) باشد. پس ما باید بگوئیم: این فرق روی همه مبانی وجود دارد.

اقوال در بیان این فارق

حال بحث در این است که فارق چیست؟ چه چیزی سبب شد بین این امر و نهی این فرق به وجود آید؟ چهار احتمال، مجموعاً در بیان فارق وجود دارد:

یکی اینکه بگوئیم فارق «لغت» است.

دوم اینکه بگوئیم فارق «عقل» است.

سوم اینکه بگوئیم فارق «اطلاق» است.

چهارم اینکه بگوئیم فارق «فهم عرف و عقلا» است.

اینها را، در کفایه، محاضرات، مناہج الوصول و نهایت الدرایه بیان کرده‌اند.

این چهار محور اصلی را در این بحث عرض می‌کنم، امام(ره) (مناهج الوصول، جلد 2، صفحه 105)، مرحوم محقق اصفهانی(ره) (نهایت الدرايه، جلد 2) و مرحوم آقای خوئی(ره) (محاضرات، جلد 4، صفحه 92). اینها را پیش مطالعه بفرمایید تا فردا ان شاء الله.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين